

قطعه شعر معرفی شده است، ولی در متن یک قطعه به نام اولاد خلف چاپ نشده است. بنا به نوشته‌ی پاینده جز شعر سه پرده‌ای مفتخور الاعیان و همین شعر چاپ نشده، فرزند خلف، بقیه اشعار در سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۸ سروده شده و ضمیمه‌ی روزنامه‌های آن زمان رشت در شمارگان سه هزار نسخه منتشر شده است. افزاشته اغلب اشعارش را در روزنامه‌ی چلنگر چاپ می‌کرد و در دوران تبعیدش از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ نیز اشعار گیلکی سروده است که تاکنون مجموعه‌ای از این اشعار به چاپ نرسیده است. در کتاب مرجع نگارنده، صفحه‌های ۱۴۲ و ۱۴۳ وجود ندارد. به نظر می‌رسد که این دو صفحه‌ی چاپ نشده گرفتار سانسور یا خودسانسوری شده است. در این دو صفحه ده بیت شعر وجود داشت که آن‌ها را در کتاب گزیده ادبیات گیلکی گردآورنده، ابراهیم فخرایی چاپ ۱۳۵۸ انتشارات طاعتی در صفحه‌ی ۱۷۶ تا ۱۷۹ می‌توان یافت.

شعر افزاشته در نزد چند گروه در این دیار جایی ندارد: ۱. طرفداران هنر برای هنر که مغز تمهد را از پوسته‌ی هنر دور ریختنی می‌شمارند. ۲. برج عاج‌نشینان عرش‌پیما که با زمین و زمینیان و رنج و شادی‌هایشان کاری ندارند. ۳. پاسداران وضع موجود زمان افزاشته. ۴. کوتوالان برج و باروی ستمگران که خواستار ادامه‌ی بهره‌کشی از ستمدیدگان شهر و روستایند. ۵. گروهی که در سی سال اخیر بیش‌تر پا گرفته‌اند و به نام سهم مخاطب شعر را چیستان‌گونه و هزار پهلو و پیچیده می‌خواهند و برای درک آثارشان باید دست‌کم مدرک دکترای رشته‌ی ادبیات تمام زبان‌های جهان را اخذ کرد! ولی همه این پنج گروه در مقابل دریای مردمی که سینه‌های خنجر خورده‌شان راویان راستین شعر افزاشته بودند، قطره‌ای بیش به نظر نمی‌آیند.

وابستگی سیاسی افزاشته پس از سقوط رضاشاه، دشمنان بی‌شماری برایش تراشید به طوری که پس از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷ نامی از افزاشته و اشعارش در میان نبود و با کمال تاسف هنوز هم تندیس افزاشته در هیچ جای گیلان وجود ندارد و نامش بر تارک میدان و خیابان و کوچه‌ای مضبوط نیست. بیش‌تر اشعار او که پس از انقلاب منتشر شده‌اند، پیش از عضویت او در حزب توده ایران منتشر شده است. برای بررسی فرهنگ مردم در اشعار افزاشته نگارنده با بضاعت اندک خویش این طبقه‌بندی را مد نظر قرار داده و برای هر یک مثال‌هایی ذکر می‌کند.

۱. مثل‌ها و اصطلاح‌ها و کنایه‌ها ۲. باورهای دینی ۳. باورهای خرافی ۴. درمان سنتی
۵. نفرین و دعا و ناسزا ۶. استوره‌های ملی و مذهبی.

مثل‌ها، اصطلاح‌ها و کنایه‌ها

شاعر مثل‌ها و اصطلاح‌ها و کنایه‌های بسیار زیادی در اشعارش آورده است که برخی از آن‌ها پیش از شاعر ورد زبان مردم بوده است و برخی نیز پس از انتشار شعر شاعر تبدیل به مثل یا اصطلاح شده است. تفکیک این دو مقوله پژوهش مستقلی را می‌طلبد و کمبود منابع چاپ‌شده‌ی گیلکی نیز کار را دشوارتر می‌کند. زنده‌یاد پاینده لنگرودی مثل‌ها و اصطلاح‌ها را علامت‌گذاری کرده است که تعدادش به ۱۲۳ مورد می‌رسد. ولی نگارنده به بیش از ۲۰۰ مورد دست یافته است.

آی خاخور جان چه عجب؟ لعنت شیطان بکودی

چی بوبو؟ چطور بوبو؟ یاد فقیران بکودی (ص ۱۲)

ایستا مرده‌مار دارم سگه مانه، پاچه‌گیره

ماشاله مرده خاخور تا چی کونم خیر بره (ص ۲)

(خواهرجان چه عجب، بر شیطان لعنت کردی / چه شد؟ چه طور شد؟ یاد فقیران کردی)

(مادرشوهری دارم مثل سگ می‌ماند، پاچه‌گیر است / خواهرشوهرم ماشاله هرکاری می‌کنم

خیر می‌برد)

چوم به آغوز بدایی تیره دانه آویراکودی

دخل و خرجه نفهمسته سره کیسه واکودی (ص ۴۷)

(چشم به‌گردد دادی تپله راگم کردی / حساب دخل و خرج را نفهمیده سرکیسه را باز کردی)

هتو بو بوستم لوایی مایی از زور ویشتایی از زور تیشتایی (ص ۹۸)

(شبیه ماهی دودی شده‌ام / از زور گرسنگی و تشنگی)

آتو مگر آتشه واستی بامویی شتاب کنی

راستی می‌درده دیله هیچ کس ره گب نزننی؟ (ص ۲۲)

(عجب مگر برای بردن آتش آمده‌ای که در رفتن شتاب می‌کنی / راستی درددم برای کسی بازگو

نکنی)

- امه اریاب هوزاره، نوهی خاقانه پسر
پالدو با شانو خوره صاحبه عنوانه پسر (ص ۱۲۰)
(اریاب ما شگفتا نوهی خاقان است پسر/ با شاه پالوده نمی خوره، صاحب عنوان است پسر)
دس بزم خاکه بسوبسته الماس
روز به روز جئور بوشو نرخ اجناس (ص ۱۲۸)
(به خاک دست زدم الماس شد/ روز به روز نرخ اجناس بالا رفت)
مبادا مردم تنزیل فاگیری اگه تنزیل فاگیری لال بمیری (ص ۱۳۸)
(مبادا از مردم نزول بگیری/ اگر نزول بگیری لال بمیری)
بوشو تی پئرا بوگو خو کلایه جئورتر بنه
انی دختر خوییه خو چادر اصلاً اوسانه (ص ۱۷۶)
(برو به پدرت بگو کلاهش را بالاتر بگذارد/ دخترش می خواهد چادرش را یک باره بردارد)
می پا ایتا میخچه بزه، می مرده بسوخته
تو راحتی از میخچه، تی پا همیشه لخته (ص ۱۸۸)
(به پایم یک میخچه زد، مرده ام سوخت/ تو از میخچه ای پا راحتی، پایت همیشه لخت است)
هر بی سروپایی که کودی خو پئره کاقار
زرتی بویی سرکردهی سیصد تا تفنگدار (ص ۲۲۴)
(هر بی سروپایی که با پدرش قهر می کرد/ ناگهان سرکردهی سیصد تا تفنگدار می شد)
آی دفا یراق چین کونه کیش خاله اوسانه
می کورشه کویی لو کاره تی پئرا سوجانه (ص ۲۴۴)
(این دفعه دسته جمعی جارو برمی دارد/ بر خاکسترم بوته ای کدو می کارد و پدرت را می سوزاند)
اگر پول نبه هیچ کس حاجی نیبه هزار سال د سنگر شاقاچی نیبه (ص ۲۶۰)
(اگر پول نباشد هیچ کس حاجی نمی شود/ هزار سال دیگر سنگر شاقاچی نمی شود)
اوشانی اوروشواره می گوش بامو
مرا غظیه گیفته می خون جوش بامو (ص ۲۷۰)
(بگو مگوهاشان به گوشم آمد/ عصبانی شدم خونم به جوش آمد)
بدان پس آسا تا به دنیای دری چه قلبه پوله سکه جا بدتری (ص ۲۷۴)

(پس بدان اینک تا در دنیا هستی / از سکه‌ی پول قلبی بدتری)

۲. باورهای دینی

باورهای دینی دین اسلام و مذهب شیعه در اشعار افزاشته به وفور دیده می‌شود.

ایوار گم مره بکوشم دینم سئوال جواب داره

ای وار گم بنم بشم می‌ریش ره آب ناوره (ص ۳۴)

(یک بار می‌گویم خودکشی کنم می‌بینم سوال جواب دارد / یک بار می‌گویم فرار کنم برازنده‌ی من نیست)

پیله تاجره امی آنصیر بوگوفتم همشهری می‌دسه بگیر

بوگفته بوشو سرینه بیمیر یاواشه بوکون قبله یا سامان (ص ۹۸)

(به تاجر بزرگ آقا نصیر / گفتم همشهری دستم را بگیر

گفت برو سرت را بگذار و بمیر / آهسته سوی قبله دست و پایت را دراز کن)

کونم اقرار تی ورجا جانعلی به خدا و به رسول و به علی (ص ۱۲۶)

(جانعلی پیش تو اقرار می‌کنم / سوگند به خدا و رسول و علی)

من اگر سستمه در خمس و زکات

در عوض فرزمه در صوم و صلوات (ص ۱۲۶)

(اگر در خمس و زکات دادن تنبلم / در عوض در نماز و روزه فرزم)

یخ و یخبندان و سرما و ایاز نوکودم ترک وضو ترک نماز (ص ۱۲۶)

(در سرما و یخبندان و سپیده‌دم سرد / وضو و نماز را ترک نکردم)

صله ارحام خویشاوند گدا نوکودم، چون بسپر دم به خدا (ص ۱۲۶)

(از خویشاوند تهی دستم دیدار نکردم / چون همه را به خدا سپردم)

که خداوند رحیم و رحمان هر که دندان بدانان هم خواهه دان (ص ۱۲۶)

(که خداوند بخشنده و مهربان / به هر که دندان داد نان هم خواهد داد)

من ضامنمه؟ صدقه خوائیم؟ مال الله‌یه

تی ورزایه بفروش فادن، حق نام خدایه (ص ۱۸۴)

(من ضامنم؟ صدقه می‌خواهم؟ مال خداست / گاو نرت را بفروش بده حق نام خداست)

دیسمه بنایی، قول خدا، قول رسول

تو نماز خوانی می ملک سر، فاندی می پوله (ص ۱۸۴)

(قول خدا و پیغمبر را کنار گذاشتی / روی زمین نماز می خوانی بولم را نمی دهی

تی غسل و تی روزه، تی نماز و تی زیارت

همه آیه ارباب ره، حتی تی طهارت (ص ۱۸۶)

(غسل و روزه و نماز و زیارت تو / همه به حساب ارباب می آید حتا طهارت تو)

خوب مشتتی برار! باز تی نماز خوانی؟ البت شک دو و سه و چهار دانی؟ البت (ص ۲۰۴)

(خُب برادر باز نمازت را می خوانی؟ البته / شک دو و سه و چهارت را می دانی؟ البته)

مردن که دانی حقه، خدا حق عرصات حق

هم انکیر و هم منکر و هم پرت صلات حق (ص ۲۰۴)

(می دانی که مردن حق است و خدا و عرصات حق است / هم نکیر و منکر و پل صرات حق است)

تو شیعه و من شیعه اما هر دو براریم

هم قبله شریکیم و پدرکشتگی ناریم (ص ۲۰۶)

(تو شیعه و من شیعه ما هر دو برادریم / قبله‌ی ما یکی است و پدرکشتگی نداریم)

حشمت‌رود دکستر کنه و اهله اونسی وارث

میراب بیه شمر و سنان، خولی و حارث؟ (ص ۲۱۴)

(حشمت‌رود را دکتر حشمت حفر می کند و می گذارد / میرابش شمر و سنان و خولی و حارث

بشود)

تو دین داری؟ وجدان داری؟ نه اقدس جانگی

حب الوطن ایمان داری؟ نه اقدس جانگی (ص ۲۲۲)

(تو دین داری؟ وجدان داری؟ نه به جان اقدس / به وطن دوستی ایمان داری؟ نه به جان اقدس)

آن توده‌ای یه خون ناره ملعون چره ترسی؟

فرمایه قوتیل یوزی و موذی چی وا پرسسی؟ (ص ۲۴۲)

(این لعنتی توده ایست خون بها ندارد چرا می ترسی؟ / می فرماید (اقتل الموذی) چه می پرسسی؟)

افراشته پسر آدم و انسان بو بمرده آ جعفر کذاب جه ماری گیله مرده (ص ۲۴۴)

(پدر افراشته آدم و انسانی بود، مرده است / افراشته از مادری گیله مرد و از تبار جعفر کذاب است)

۳. باورهای خرافی

برای رفع برخی از مشکلات مادی و معنوی برخی از آحاد جامعه بدان اعتقاد دارند و به آن عمل می‌کنند این مساله هنوز هم کم و بیش در همه جای دنیا رایج است باورهای خرافی در این جا مترادف جادو و جنبل انگاشته می‌شود.

من تره راه نهم اما دو تومون خوار بوکونی

کولی ئنه ویرجا، ایزه گرگ پی اصل بیهینی

اوسانی مرده گوده رخت و لیباسه واسینی

بعد از اون گوشه بئسی آخر کارا بیدنی (ص ۱۴)

(من راهی پیش پایت می‌گذارم اما باید دو تومان فدا کنی / از کولی‌ها کمی پیه گرگ اصیل بخری برمی‌داری به رخت و لباس بستگان شوهر می‌مالی / پس از آن در گوشه‌ای باشی و آخر کار را ببینی)

بلکه جادو بکوید بلکه نظر بی چی دانی؟

خوبه ایچه ملاقه بیج، سه چهار ما اوسانی (ص ۱۸)

(شاید جادو کرده‌اند شاید نظرش زده‌اند، چه می‌دانی / خوب است سه چهار ماه به اندازه‌ی یک ملاقه برنج برداری)

ایزه یکشنبه روزه باطل سحر آبه واخسور

ایزه چارشنبه خاتون بیس، دو سه بار جانته خاخور (ص ۱۸)

(روز یکشنبه کمی آب باطل‌السحر را سر بکش / کمی هم به امید چهارشنبه خاتون باش خواهرجان)

می‌سواد او جور نیه تا تی ره جادو بوکونم

مردمه جمع بوکونم شله قلمکار چاکونم (ص ۱۷۰)

(سوادم آن‌گونه نیست که برایت جادو بکنم / مردم را جمع کنم شله قلمکار درست کنم)

تا تی حال به هم خوره فوری کتابه سر کنی

کولی ئنه خانه میان جماکونی طاله دینی (ص ۱۷۰)

(تا حالت دگرگون می‌شود فوری سر کتاب باز می‌کنی / کولی‌ها را در خانه‌ات جمع می‌کنی طالع

می‌بینی)

تی قور قشوم جانه بنازم، مرغانه دشکن نظره

شهرآ تو آباد کونی شهری شیمی جیره خوره (ص ۱۵۸)

(آن اندام عضلانیات را بنازم، برای دفع چشم زخم تخم مرغ بشکن / شهر را تو آباد می کنی شهری جیره خور شماست)

درمان سنتی

برای درمان بیماری‌ها به شیوی سنتی پیش از پیدایش طب نوین از داروهای گیاهی استفاده می شد. در این شیوه علاوه بر داروی گیاهی گاه از مواد معدنی و حتا از جادو و جنبل همانند سرکتاب، آتش زدن موی گربه، ریختن سرب مذاب در آب و برخی شیوه‌های دیگر استفاده می شده است. البته گیاه‌درمانی بن مایه‌اش از داروهای گیاهی است. حجامت هم از شیوه‌های درمان سنتی است.

دوشکچه جیر نسخه ای‌تا بسته پور

نیویشته حاضر آماده، جور به جور (ص ۱۰۹)

(زیر تشکچه یک بسته پر از نسخه / نوشته حاضر و آماده جور به جور)

جوهر میخ طویله شاخ پوتور گرزنه و لک، پیندره، کاله کپور (ص ۱۰۹)

(جوهر میخ طویله شاخ مورچه / برگ گزنه، پنیرک، ماهی کپور نپخته)

زخم ذلیله حاجی زالو دایی سرما بخورده آتش آلو دایی (ص ۱۱۰)

(حاجی به زخم و خون مردگی (زگیل) زالو می داد/ به سرماخوردده‌اش آتش آلو می داد)

درد دهانه آلو بـالودئی من چی دانم نپخته خالو دئی (ص ۱۱۰)

(برای دهان درد آلبالو می داد/ من چه می دانم گوجه سبز کال می داد)

ناخوشه حکم کودی بوشو خون بگیر چقدر بگیر؟ به قدر شاخ نفیر (ص ۱۱۲)

به بیمار حکم می کرد که حجامت کند/ چقدر؟ به اندازه‌ی نفیر (شاخ نفیرکشی قلندران)

ماهی سه بار گوله بنه با خمیر

هر روز صوب گفتی بخور خاک شیر (ص ۱۱۲)

(ماهی سه بار با خمیر کوزه بادکش بگذار/ هر روز صبح خاکشیر بخور)

تی لرز تبه حکیم دوا - تی خانه بیددار

آفتاب دیمه تی تب تا کنی شی تی پی کار (ص ۱۱۸)

(حکیم و داروی تب و لرز تو درخت بید خانه ات / در سینه کش آفتاب برای خودت تب می کنی و پی کارت می روی)

مفت مفت ره زالو دچوکه تی زن پایه

باز شکوه داری؟ زالو خودش حکیم دوا به (ص ۱۹۲)

(به رایگان، زالو به پای زنت می چسبد/ باز گله داری؟ زالو خودش دکتر و داروست)

نفرین و دعا و ناسزا

دعا در شعر افراشته استمدادی است از نیروی مافوق انسانی برای دست یابی به تمنایی انسانی، نفرین نیز کاربردی همانند دعا دارد، اما ناسزا اگر به دو شکل ملیح و قبیح مدنظر قرار گیرد همان طور که در فرهنگ عامه وجود دارد در شعر افراشته هم وجود دارد. دعا و نفرین و ناسزای ملیح به وفور در کتاب مرجع دیده می شود ولی ناسزای قبیح به تعداد انگشتان یک دست هم نمی رسد.

تهران چه مانه؟ کافرستانه قسمت نوکونه هیچ مسلمانه

خدا الهی پاک فوکوردانه آب دونوکونه هیکس تی دهانه (ص ۹۲)

(تهران به چه می ماند؟ به کافرستان/ خدا قسمت هیچ مسلمانی نکند)

الهی خدا زیر و رویش کند/ کسی آب به دهنتم نمی ریزد)

خدایا خودت وسیله بساز می ره بزمن یا واشه گاز گاز

دیسسا باقلا اشپیل و پیاز (ص ۹۸)

(خدایا خودت وسیله ای بساز/ که یواش یواش گاز بزمن)

باقلاهی خیسانده/ خاویار ماهی شور و پیاز را)

آئو آئو چی گه آگر مرا؟ به تخته سر

پوست بلغاره مانه تی رو، جی تی رو العذر (ص ۱۷۴)

(شگفتا این دختر چه می گوید به تخت مرده شوی خانه/ رویت به پوست بلغار می ماند، العذر از

رویت)

روزگار کرا فوکورده، شیمه سر حیا بوکون

تی رو غساله فادم من، سیا بخته سرنگون (ص ۱۷۴)

(روزگار بر سرتان خراب می شود شرم کن / رویت را به مرده شوی بدهم سیاه بخت سرنگون شده)

کاشکی لانتی بزاییم تی عوضی سرنگونی

مرا مسخره کونی، آی تو به خانه بمانی (ص ۱۷۸)

(ای کاش به جای تو مار می زاییدم ای سرنگون شده / مرا مسخره می کنی؟ الاهی بی شوهر بمانی)

تو مرا پرکاتی؟ ای خدا تره بیپرکانه

به آبرکت هزار دانه خدا تی نسلا اوسانه (ص ۱۷۸)

(مرا می لرزانی؟ امیدوارم خدا تو را بلرزاند / به این برکت هزار دانه (پلو) خدا نسلت را بردارد)

او روز خدا پیش ناوره حرمت آیات

کار کردن خر خوردن یابو بگویه لات (ص ۱۹۶)

(به حرمت آیات قرآن خدا آن روز را نیاورد / که لات بی سروپا بگوید: کار کردن خر، خوردن یابو)

یارب به حق حرمت ریش حاجی قاضی مجلس نکشه نقشه تقسیم اراضی (ص ۱۹۸)

(خدایا قسم به ریش حاجی / مجلس نقشه تقسیم اراضی را نکشد)

افراشته هر قدر خدایا که زنه جوش

هونقدر دید تو گيله مردان چوم و گوش (ص ۱۹۸)

(خدایا هر قدر که افراشته حرص می خورد / همان ندر تو چشم و گوش گيله مردان را ببند)

ناحق تو مرا فاش فلاکت دهی لک لک

مه چشم درون فاندري گی: دوز پدرسک (ص ۲۰۸)

(پشت سر هم و ناحق به من فحش می دهی / به چشمم زل می زنی و می گویی: دزد پدرسگ)

اروای پیله مفتخور و جانه می دختر

تی دامن لوشه گیرمه صحرای محشر (ص ۲۰۸)

(قسم به روح مفتخور بزرگ به جان دخترم / گوشه‌ی دامنت را روز قیامت می گیرم)

آن میرزایه دستوره که تو دوزد قمرساق

س وقت رعیت بشی با مرغانه داغ؟ (ص ۲۱۶)

(این دستور میرزا کوچک است که تو دزد (زن به مزد) / با تخم مرغ داغ سراغ رعیت بروی؟)

یارب به حق حرمت ریش حاجی درویش

گیلانه درون، هنگیه تبریز، نایه پیش (ص ۲۱۲)

(خدایا به حرمت ریش حاجی درویش / در گیلان مانند بلوای تبریز پیش نیاید)

تقسیم اراضی بیه یا جان می دختر

من تی چموش بنداگیرم فردای محشر (ص ۲۱۲)

(تقسیم اراضی بشود به جان دخترم / فردای قیامت بند چموش تو را می گیرم)

تقسیم اراضی بیه تریاک خورمه من

می خون دکفه ناحق و نابود به ته گردن (ص ۲۱۲)

(تقسیم اراضی بشود تریاک می خورم / خون ناحق ریخته شده ام به گردن تو می افتد)

ای بی وطن! ای بالشویک! ای اجنبی جاسوس

می ملک سره رعیتی یا جیره خور روس (ص ۲۳۰)

(ای بی وطن! ای بالشویک! ای جاسوس بیگانه / رعیت ملک من هستی یا جیره خوار روس؟)

یک عده کنار مچه، یک عده میان خوس (خور)

رنج از تو، برنج از تو، پس ارباب خوژن... (پشوره گور) (ص ۲۲۶)

(عده ای تماشاگر، گروهی میان خواب (میان خور) / رنج از تو، برنج از تو، پس ارباب به... زنتش؟)

پدرش)

گور)

اصلاً شماها کیسیدی؟ چی داخل آدم)

صد تا تی مانستان کی بمیره، ای تا سک کم (ص ۲۳۴)

(اصلاً شماها که هستید؟ که داخل آدم باشید / صد تا مثل تو اگر بمیرد یک سگ کم تر)

تی خوج داره تا، خوج آورده فشکن و دشکن

حسرت، بمانستم بوگوئی: تی پتر گوران (ص ۲۴۲)

(درخت گلابی تو به وفور گلابی می آورد / حسرت به دل ماندم که بگویی این یک گلابی به گور

پدرت)

استوره‌های ملی و مذهبی

از آنجایی که زبان گیلکی فاقد کتابت خاص خویش است و آثار مکتوب گیلکی در زمان افراشته بسیار اندک بوده است و نیز مخاطبان شعر افراشته قشرهای پایین جامعه بودند و به طبع در آن زمان میزان سواد به اندازه‌ی امروز نبوده است و ورود این‌گونه استوره‌ها در شعر افراشته بسیار اندک و انگشت‌شمار است.

هرگز خویابه بئون مور سلیمان؟ که نه والله

قطره تانه زئن طعنه به عمان؟ که نه والله (ص ۲۳۲)

(هرگز مور سلیمان خواهد شد؟ نه به خدا/ قطره می‌تواند به دریای عمان طعنه بزند؟ نه به خدا)
آن حزیه که آه من مظلوم و فقیره

از مثل تو ضحاک و تو شداد فاگیره (ص ۲۳۸)

(این حزب است که آه من مظلوم و فقیر را/ از مثل چون تو ضحاک و شداد بگیرد.)

در پایان نگارنده می‌داند که در کتاب مرجع نشانه‌های دیگری از فرهنگ مردم نهفته است که ناخواسته یا نادانسته مغفول مانده است. دست یاری به سوی خوانندگان دراز می‌کند تا حق مطلب کامل‌تر ادا شود.